



مترجم زندگی‌نامه ویلیام فاکنر در گفت‌وگو با «ایبنا» مطرح کرد

«خودم و جهان» پلی به دنیای پیچیده فاکنر است

«خودم و جهان» زندگی‌نامه ویلیام فاکنر، عنوان اثری است که اخیرا با ترجمه الهام گرامی توسط انتشارات «مان کتاب» عرضه شده است. رابرت وین همبلین، در این اثر، روایتی جمع و جور اما جامع و مبتنی بر اسناد معتبر از احوال فاکنر نویسنده بزرگ آمریکا، ارائه داده و به اصلی‌ترین مسائلی که او در آثارش پیش کشیده و با آن‌ها درگیر بوده نیز پرداخته است.

«ایبنا»، به مناسبت انتشار این کتاب، گفت‌وگویی با الهام گرامی، مترجم کتاب، داشته که گزیده‌ای از آن در ادامه می‌آید.



● برای نویسندگان بزرگ و مشهور، زندگی‌نامه‌های زیادی نوشته شده و ویلیام فاکنر هم طبعیتا از این قاعده مستثنا نیست. کتاب «خودم و جهان»، بین زندگی‌نامه‌های فاکنر، چه بزرگی و مزیتی داشت که توجهتان را برای ترجمه جلب کرد؟
[...] ویلیام فاکنر یکی از تأثیرگذارترین نویسندگان قرن بیستم است که در ایران بیشتر با آثارش شناخته می‌شود. ترجمه‌های متعددی از رمان‌های او در ایران موجود است. اما، در میان این آثار، جای منبع جامعی که زندگی و اندیشه‌هایش را به‌طور عمیق بررسی کند خالی بود. همچنین، آثار فاکنر سبک خاص و ساختاری پیچیده دارند و بسیاری از خوانندگان ممکن است در مواجهه با آثار او دچار چالش شوند. اما، وقتی خواننده با زندگی، پیشینه خانوادگی و شرایط تاریخی دوران او آشنا شود، درک عمیق‌تری از آثارش به دست می‌آورد. همبلین، با نگاهی تحلیلی و درون‌گرایانه، به رابطه پیچیده میان شخصیت فاکنر، آثارش و جهان بیینی او می‌پردازد. او، با استفاده از نامه‌ها، مصاحبه‌ها و مستندات زندگی فاکنر، تصویری چندبعدی از این نویسنده بزرگ را ترسیم می‌کند. همبلین، به خوبی، نشان می‌دهد که چگونه تجربیات زندگی فاکنر، از زندگی در جنوب آمریکا تا شکست‌ها و تنش‌های خانوادگی‌اش، در خلق آثاری مانند مانند «خشم و هیاهو» یا «آبشالوم، آبشالوم!» نقش داشته‌اند. از این منظر، «خودم و جهان» می‌تواند پلی باشد میان خواننده معاصر و دنیای پیچیده و چندلایه فاکنر؛ این پیوند میان زندگی و آثار فاکنر من را ترغیب کرد تا این کتاب را برای علاقه‌مندان به این نویسنده ترجمه کنم.

● وقتی درباره زندگی فاکنر و پیشینه خانوادگی‌اش در این کتاب می‌خوانیم، شباهت‌های زیادی بین تجربه زیسته او و رمان‌هایش پیدا می‌کنیم. شما آیا قبل از ترجمه این کتاب آثار فاکنر را خوانده بودید و برای ترجمه به آثار او هم رجوع کردید؟ شباهت بین زندگی فاکنر و آثارش به نظرتان چقدر است؟
پیش از ترجمه این کتاب، بسیاری از آثار فاکنر مانند «خشم و هیاهو»، «گوریه‌گور»، «آبشالوم، آبشالوم!» و «یک گل سرخ برای امیلی» را خوانده بودم. اما هنگام ترجمه، برای درک عمیق‌تر این روابط، دوباره به آثارش رجوع کردم. آنچه برای من بسیار جالب توجه بود درهم تنیدگی غیرقابل انکار زندگی شخصی فاکنر با جهان داستانی‌اش بود. بسیاری از شخصیت‌ها، فضاها، دغدغه‌ها و حتی لحن داستان‌هایش را می‌توان ریشه در تجربه‌های زیسته‌اش دید. از شکست‌های خانوادگی و دغدغه‌های نژادپرستانه جنوب آمریکا تا انزوا و درگیری‌های درونی. فاکنر، برای خلق سرزمین خیالی «یوکناپاتافا» و شهر «جفرسون»، از زادگاهش، آکسفورد در ایالت می‌سی‌سی‌پی، الهام گرفت و موقعیت تاریخی آن زمان، جغرافیای بومی جنوب آمریکا، تبعیضات نژادی، و تعصبات طبقاتی را با تخیل ادبی در هم عجین کرد. درواقع، فاکنر از زندگی خود برای خلق شاهکارهای ادبی‌اش استفاده کرد و از خاطراتش برای ساختن جهانی منسجم و چندلایه بهره برد. همچنین، بسیاری از شخصیت‌های اصلی و فرعی او الهام‌گرفته از مردم همین منطقه‌اند: زمین‌داران جنوبی، خانواده‌های درحال زوال، سیاه‌پوستان تحت ستم، افراد منزوی و شخصیت‌های شکست‌خورده، به وضوح، در شخصیت‌پردازی‌هایش دیده می‌شوند، به ویژه برخی شخصیت‌های آثارش مانند «کونتین»، «ادی باندن» یا «توماس ساتین» را می‌توان پیرواکی از دغدغه‌ها، تجربه‌ها و حتی گره‌های روانی خود فاکنر دانست. می‌توان گفت که شخصیت‌های او واقعی هستند، اما نه به این معنا که نسخه‌ای عینی از افراد بیرونی باشند، بلکه به این معنا که از دل واقعیت سر برآورده و در تخیل ادبی به بلوغ رسیده‌اند. درواقع، فاکنر، با دقت و حساسیت بی‌نظیری، ویژگی‌های روانی، تاریخی و اجتماعی اطرافیانش را مشاهده می‌کرده و آن‌ها را در ذهن خود دگرگون می‌ساخته و چون قفتموسی از دل خاکستر بیرون می‌آورده است.

● آشنایی با زندگی یک نویسنده چقدر می‌تواند به ما کمک کند که آثار او را بهتر درک کنیم؟ آشنایی با زندگی نویسنده می‌تواند لایه‌هایی از معنا را برای ما بازگشایی کند که، اگر صرفاً متن را بخوانیم، ممکن است از آن‌ها غافل بمانیم. وقتی زندگی‌نامه ویلیام فاکنر را می‌خوانیم، بهتر درک می‌کنیم که چرا مسائل جنوب آمریکا، زوال سنت‌های اشرافی، و روابط پیچیده خانوادگی تا این حد در آثارش پررنگ‌اند و چگونه دغدغه‌ها، شکست‌ها و رنج‌های درونی او در لایه‌های پنهان داستان‌هایش رسوخ کرده‌اند. این مبحت فقط درباره فاکنر یا ادبیات غرب صدق نمی‌کند، در ادبیات فارسی هم آگاهی از زندگی شخصی و شناخت دیدگاه فکری نویسندگانی مانند صادق هدایت یا سی‌مین دانشور به ماکم می‌کند تا به ریشه‌های درونی‌تر و اجتماعی آثارشان پی ببریم. مثلا، درمورد صادق هدایت، اگر کسی از رنج‌های روحی، سرخوردگی‌ها و تجربه زیستن در غربت او آگاه باشد، «یوف کور» را دیگر صرفاً یک متن سوررئال نمی‌داند، بلکه آن را پژواک عمیق یک روح جست‌وجوگر و زخم‌خورده می‌بیند. یا سی‌مین دانشور، در بسیاری از آثارش، از دغدغه‌های زنان، مسائل طبقه متوسط، و چالش‌های سنت و مدرنیته حرف زده است که، وقتی زندگی شخصی‌اش را در کنار آثارش قرار می‌دهیم، عمق و واقع‌گرایی آن‌ها بیشتر حس می‌شود. به نظر من، وقتی بدانیم نویسنده در چه شرایطی زیسته و با چه دغدغه‌ها، بحران‌ها یا تجربه‌هایی مواجه بوده، بهتر می‌توانیم جهان بیینی او را در آثارش کشف کنیم.

شهریار

۲۳ شهریور ۱۴۰۴
شماره ۱۵۰



فرهنگ و ادبیات



علی باقریان
کی^{۱۱} نامور پاسخ آورد زود
که از من شکستی^{۱۲} باید شنود
که چون کاوه آمد ز درگه پدید
دو گوش من آوای او را شنید

میان من و او از ایوان^{۱۳} درست^{۱۴}
یکی کوه گفتی از آهن پرست^{۱۵}
همیدون^{۱۶} چون او ز دبه سر بر^{۱۷} دودست
شگفتی^{۱۸} مرا در دل آمد شکست^{۱۹}

۱- کی: پادشاه بزرگ، ۲- شکستی: یک [سخن | شگفت، ۳- ایوان: کاخ، ۴- درست: عیناً، کاملاً، ۵- گویی، در فضای میان من و او، از کف کاخ، کوهی آهنی - که کاملاً واقعی می‌نمود- سر برآورد او مانع شد، ۶- همیدون: همچنین، ۷- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می‌آورده‌اند، یک بار پیش از کلمه یا عبارت و یک بار پس از آن، «به سر بر»، مجموعه‌أ، یعنی «بر سر»، ۸- شگفتی: به گونه‌ای حیرت‌انگیز، ۹- همچنین، آن گاه که او دو دست بر سر کوبید، به گونه‌ای حیرت‌انگیز، دل من شکاف برداشت (= سخت ترسیدم و احساس خواری کردم)، ۱۰- شاید بَندن: شاید بودن، ممکن است پیش آید، ۱۱- سپهری: آسمانی، مربوط به سرنوشت (که در آسمان رقم می‌خورد).

مروری بر کتاب «زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی» و زندگی نویسنده آن، علیرضا شاپور شهبازی

بر آستان فردوسی

رامدمنش



پروفسور علیرضا شاپور شهبازی (۱۳ شهریور ۱۳۲۱ - ۲۴ تیر ۱۳۸۵) از آن‌هایی بود که عشق به «شاهنامه» و ارادت به فردوسی را در کودکی و از پدر خود آموخت. خود او، در پیشگفتاری که بر کتابش، «زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی»، نوشته به این نکته اشاره کرده‌است، «از فردوسی و شاهنامه' در خانواده ما همواره با احترام یاد می‌شد. در کودکی، تمام داستان‌های مربوط به رستم و کیخسرو را باور می‌کردم که پسرعموی محمود - که خود واقعا جوانی رستم صولت بود- برایم از 'شاهنامه' می‌خواند یا داستان‌های آن را به زبان خودش بازگو می‌کرد پدرم، حاجی ابراهیم، درک عمیق‌تری از افکار و دستاوردهای فردوسی به من داد. بین ستین سیزده تا نوزده سالگی، هر شب، قطعه‌ای از 'شاهنامه' را برایش می‌خواندم و او با محبت فراوان اشتباه‌های مرا اصلاح می‌کرد. تلفظ‌های قدیم را تذکر می‌داد! [...] یا توصیفی [...] را که به کلام زیبایی بیان شده بود اندیشه [...] و هزاران مورد مانند این: به این ترتیب، من پدرم دو بار تمام کتاب را خواندیم، و در پایان دور دوم، 'شاهنامه' همدم، راهنما و یگانه منبع خوشی من شده بود. من، در تمام مطالعات بعدی‌ام، از این مطالعات بهره‌مند شدم.»

«زندگی‌نامه تحلیلی فردوسی» شاید نوعی ادای دین علیرضا شاپور شهبازی باشد به آن «همدم، راهنما و یگانه منبع خوشی» در ایام نوجوانی و جوانی. این کتاب را - که نخستین بار در سال ۱۹۹۱ دانشگاه هاروارد با همکاری انتشارات «مزد» (Mazda Publishers) منتشر کرد- از مهم‌ترین آثار در شناخت فردوسی و زندگی او دانسته‌اند. در ایران، نشر «هرمس» با ترجمه هایدو مشایخ این اثر را منتشر کرده که چاپ ششم آن، پس از مدت‌ها، چند روز پیش، و تقریباً هم‌زمان با سالگرد درگذشت نویسنده، به بازار آمد.

مانند داستان سیاوش، را در بر نداشت.

فصل پنجم: دوران شکوفایی

شاپور شهبازی در این فصل به بررسی رابطه پرمناقشه فردوسی و سلطان محمود غزنوی می‌پردازد. فردوسی سلطان محمود را که خود را مدافع ایران و احیاگر شکوه باستانی آن می‌دانست، به عنوان یک «فریدون جدید»^{۱۱} که شایسته دریافت پادبودی چون «شاهنامه» است ستود. بعدها، سیاست طرفداری سلطان از عباسیان، جنگ‌های او علیه شاهزادگان شیعه (آل بویه) و نبردهای مقدسش در هند، به او جایگاه یک «شاه-قهرمان اسلامی» را بخشید که علاقه‌مند به گسترش «دین راستین» بود. در این فصل، روشن می‌شود که فردوسی هرگز محمود را ملاقات نکرد، او را هجو ننمود و، در حالی که به تکمیل یا بازنگری «شاهنامه» ادامه می‌داد، همچنان پیرو وفادار پادشاه باقی ماند. شرح آخرین روزهای زندگی فردوسی و تاریخ آرامگاه او نیز در این فصل شرح داده شده است.

فصل ششم: یادگاری جاویدان

این فصل محتوای «شاهنامه» را توضیح می‌دهد و استدلال می‌کند که فردوسی با این سروده قصد داشته است تاریخ باستانی ایران را در قالب اثر حماسی شیوایی حفظ کند. از ایرانیان باستان و ایدئولوژی‌هایشان دفاع کند، پادبودی جاودان برای خود بنا سازد، احساسات ملی ایرانیان را احیا کند، به شکوه و جلال شخصی دست یابد، و درس‌هایی از تاریخ را به تصویر بکشد. بدین ترتیب، «شاهنامه» تاریخ ملت ایران توصیف می‌شود که بر اساس منابع مکتوب فراهم آمده و به آن‌ها وفادار است. بدون اینکه تمایلات مذهبی ایرانیان باستان را ترویج کند.

سروده فردوسی، همچنین، اثری با آراستگی شاعرانه چشمگیر توصیف می‌شود.

[۱] «فریدون پیدار دل زنده شد/ زمان و زمین پیش او بنده شد»... بی‌بوسه‌ترین نامه بر نام‌های همه، مهتری باد فرجام او» («شاهنامه».



● نگاه‌های نزدیک به کتاب

انتشارات «مزد» در معرفی این اثر نوشته است: تحقیق حاضر، اولین زندگی‌نامه انتقادی از فردوسی را ارائه می‌دهد که «ا قرن پیش، سنت‌های تاریخی اقوام مختلف ایرانی را گردآوری کرد و آن‌ها را به صورت شعر حماسی در قالب یک «تاریخ ملی» منسجم بازسازی نمود. تئودور نولدکه، خاورشناس بزرگ این اثر را بنای یادبودی «بی‌همتا در میان ملت‌های دیگر» توصیف کرده است.

● بخش‌ها و محتوای کتاب

این کتاب از شش فصل تشکیل شده است.

فصل اول: بررسی نوشته‌ها

این فصل به ارزیابی منابع می‌پردازد و کاستی‌های مطالعات انجام‌شده از سال ۱۸۰۰ میلادی را آشکار می‌کند، و بدین ترتیب لزوم تدوین یک زندگی‌نامه منسجم از فردوسی را نشان می‌دهد که عمدتاً بر اساس گواهی‌های خود او، که در سرتاسر «شاهنامه» پراکنده‌اند، استوار باشد.

فصل دوم: پیشینه و پیشروان

در این فصل، تاریخ‌های مختلفی که از سرگذشت فردوسی استنتاج شده‌اند بررسی می‌شود و تاریخ دقیق تولد او آشکار می‌گردد. همچنین، پیشینه خانوادگی فردوسی و تلاش پیشینیان او در حفظ سنت‌های ایرانی روشن می‌شود.

فصل سوم: دوران شکل‌گیری

نویسنده، با استناد به اشارات «شاهنامه»، نشان می‌دهد که فردوسی دهقانی بوده در توس و زندگی یک دهقان در آن دوران را داشته. بدون احساس نیاز به آموختن زبان پهلوی یا عربی، معلومات ادبی خوبی کسب کرده و بیشتر وقت خود را به سوارکاری، بزم و مطالعه گذرانده است. او، در عین آنکه ایرانیان باستان و ایدئولوژی‌هایشان را تحسین می‌کرده است، به تشیع پایبند، و حامی خرد و مدارا بوده است.

فصل چهارم: تاریخ نگار ایران باستان

این فصل به سروده‌های اولیه فردوسی و جست‌وجوی او برای یافتن منابع مکتوبی که تاریخ حماسی ایران را بر اساس آن‌ها بنا کند می‌پردازد و نشان می‌دهد که نسخه اول «شاهنامه»، که مدت‌ها قبل از به قدرت رسیدن سلطان محمود سروده شده بود، اثری مختصر بود که تاریخ ساسانی و چندین قسمت حماسی،

درباره علیرضا شاپور شهبازی

مردی که خود را وقف خانواده و کشور و کار کرد

ابوالفضل خطیبی، در معرفی شهبازی، در مجله «نامه‌ایران باستان»، نوشته است: «دکتر شهبازی در ۱۳ شهریور ۱۳۲۴ / ۴ سپتامبر ۱۹۴۲ در شیراز، شهر شعر و گل و لیلیل، زاده شد و در خانواده‌ای با فرهنگ و ادب دوست پرورش یافت. پدرش، حاجی ابراهیم، شاعر معروف، و باغ‌داران معروف شیراز بود. علی شاپور، در همان دوران کودکی، مادرش را از دست داد، ولی همسر دوم پدر او را سخت دوست می‌داشت. پدرش طبعی شاعرانه داشت، و شاپور، از همان اوان کودکی، اشعار حافظ، سعدی و فردوسی را از زبان پدرش فراگرفت. او چنان به 'شاهنامه' علاقه‌مند شد که با خط کودکانه خود از روی نسخه‌ای از 'شاهنامه' که در خانه بود رونویسی کرد تا، در صورت ازبین رفتن اصل نسخه، آن نمونه برایش باقی بماند. [...] دوره دبستان و سیکل را در مکتب 'قصرالدشت' شیراز گذراند و دوران دبیرستان را در دبیرستان 'حکمت' [گذراند] که در آن زمان مهدی حمیدی شیرازی، شاعر معروف، مدیر آن بود. پس از اخذ دیپلم، در رشته تاریخ و جغرافیا در دانشگاه شیراز ادامه تحصیل داد و در ۱۳۴۲ / ۱۹۶۳ با رتبه اول لیسانس گرفت. سپس، با استفاده از بورس شاگرداوی، برای ادامه تحصیل راهی لندن شد و در سال ۱۳۴۷ / ۱۹۶۸ در رشته باستان‌شناسی آسیای غربی از دانشگاه لندن فوق‌لیسانس گرفت. سپس، به ایران بازگشت و در دانشگاه شیراز به تدریس پرداخت، ولی، دو سال بعد، بار دیگر عازم لندن شد و در مقطع دکتری دانشگاه لندن در رشته باستان‌شناسی ایران (هخامنشی) به تحصیل ادامه داد و در ۱۳۵۲ / ۱۹۷۳ مدرک دکتری دریافت کرد. سپس، به ایران بازگشت و در رشته‌های متعدد به شهادت (۸۹ ماه) ریاست بخش تاریخ موزه ملی ایران را بر عهده داشت، و در همان زمان در دانشگاه تهران نیز درس تاریخ و تمدن ایران باستان می‌گفت. سپس، به شیراز بازگشت و در مؤسسه آسیایی شیراز به تدریس پرداخت. او، در سال ۱۳۵۳ / ۱۹۷۴ 'بنیاد هخامنشی تخت جمشید' را بنیاد نهاد و تا سال ۱۳۵۸ / ۱۹۷۹، افزون بر

تدریس در مؤسسه آسیایی، ریاست 'بنیاد' را نیز بر عهده داشت. [...] سپس، راهی آمریکا شد و در دانشگاه کلمبیا به تدریس پرداخت. در ۱۳۵۹ / ۱۹۸۰ به آلمان غربی رفت و در دانشگاه گوتمینگ درس گفت و با استفاده از بورس بنیاد هومبولت در همان دانشگاه ادامه تحصیل داد و در ۱۳۶۲ / ۱۹۸۳ مدرک فوق دکتری خود را در آمریکا با رتبه ممتاز دریافت کرد. در بخش تحقیق‌ها و زبان‌های شرق نزدیک، به تدریس و تحقیق پرداخت و در دانشگاه کلمبیا نیز تدریس کرد. در سال ۱۳۶۴ / ۱۹۸۵ به ارگن شرقی رفت و نخست با مرتبه استادیاری و سپس، از ۱۳۶۹ / ۱۹۹۰ به بعد، با مرتبه پروفسوری در آن دانشگاه به تدریس و تحقیق اشتغال داشت. [...] دکتر شهبازی در سال ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵ از دانشگاه ارگن شرقی بازنشسته شد و سرانجام، پس از یک سال مبارزه نفس‌گیر با عول سرطان، در ۲۴ تیر ۱۳۸۵ / ۱۵ جولای ۲۰۰۶ در همان‌جا بود. او نویسنده ۱۶ کتاب و ۱۸۰ مقاله است و افتخارات بین‌المللی متعددی را به‌خاطر کمک‌های علمی‌اش دریافت کرده است. [...] او، همچنین، به مدت سه دهه نویسنده و ویراستار برجسته دایرةالمعارف 'ایرانیکا' بود. [...] او در زمینه‌های متعدد به شهادت نزد جامعه بین‌المللی محترم بود و مرتباً طرف مشورت و رجوع محققان، و همچنین سازمان‌هایی مانند سازمان ملل متحد، یونسکو، نیشنال جئوگرافیک، بی‌بی‌سی و کانال دیسکوری قرار می‌گرفت. او بی‌دریغ بخشید و تمام انرژی خود را وقف سه عشق بزرگ زندگی‌اش کرد: خانواده‌اش، کشورش، و کار علمی‌اش.»